

W. Evans

6252 BIDPAI OR PILPAY. ANVARI SUHELI, or the Persian version of the Fables of Pilpay. Neatly written Persian manuscript of 376 leaves of glazed paper, dated A. H. 1219 [A. D. 1804]. 8vo, in the original stamped binding but rebacked.

* This Persian version of the Fables of Bidpai was made about the 6th Century.

Begins on next leaf.



7
رب سیر بسم الله الرحمن الرحیم تم نامبر

حضرت حکیم علی الاطلاق جلت حکمت که در خانیف لطایف محمود نشاء او حکم و این منشی الاستبح
محمود بر زبان مجرب موجود است علوی و سفلی و دایر است و فراید مواید آری منتهای او
بقاعده ستمه و اعطی کل شئی خلقه تم هدی در اجزای جمیع مبدع سماوی و اراضی
ساری و سایر ایات رموز آموز عقل مکتب پیوندیشناسی ده جان خود مندرج جوار
بخش حکمتی باریک بروز آرزو شبهاتی تاریک در کلام قدیم کرم و کلمات التقدیم
و التکریم با حضرت سادینا سلطان تخت کالی مع الله منزه ان و علمت کم تعلم
روشن بیان انا افصح العرب و البجم قطره محمد از زان ابد هر چه است با بارش نام و نقش
بست چراغ دانوایش بدست فروغ هم از قرین بدوست صلوة الله و سلامه علیه و علی
صحابه و آل المقربین لدی علی من تابعه و انتهى الیه حیت هدایت طالبان مقاصد است



protection
shadow
by

و آتش بر خاشی بظ دولت روز افروزش پسته نامه عالم گیر و وزیر صایب
 تدبیر مگر خدمتکاری بسته در باقی تحت آسمان پایه اش هموار فضیای نامدار و حکمای نصیحت
 سفار بر کرسی هواداری نشسته خزان با انواع جواهر و اوصاف نفوذ مشحون و شکر جوار نامدار
 از حد کسب بیرون شی عتی با سخاوت فرین و سلطنتی با سیاست هم نشین **ایست** و نوع زنیام
 کشتن تیغ زن تار و شکر کشتن معدنش قاهر خون خوارگان **حمرش** جاری کاش
 و این باشد راهما بون فال گفتندی که بعدک ملش فال رعایا همایین بودی و بلطف
 کما ملش غر خال در یون سوز عنت رفاعت مقرون مقرر است که **الشر** عدل بضبط احوال
 اهتمام نماید در وقت بدست یاری کسم و مار از روز کار خاص و عوام بر آرد اگر توشیح
 انصاف مکتب تک و تار یک در و مهند از روشنائی بچشمه ظلمات ظلم اطراف و جوار مملکت
 چون دل شکاران تیره وارد **ایات** شهنش را خوبی از دلو او است پناه خدا امین
 آباد است **شسته** از دلو خود که پیشمان شود و ولایت زبید لود و بران شود و این باو
 را وزیر ی بود رعیت پرورد و محبت داد گستر که رای عالم را ایش ششم شستن مملکت
 بودی و فکر صواب اندیش او بیک نام هزار عقده مشغل بر شودی شسته در بای فتنه ز عالم
 که این سنگ اید و در کرب اضطراب سالک ساضی و ش نهایی دامن کبر خاستان سیداد
 راست باد سیاست او از پنج و بینا در بر انداختی **تی** چو رای خورده گلان در کار بستیه بیک

numerous
manlike

negation
whitened
preserve

tolerance
confidence
people's affairs
in things



باب ششم در افت ضرر و تجویز و شناخت بزوی در کار **باب هفتم** در حرم و تنبیه

و بحدی خاص یافتن از برای اعدا **باب هشتم** در استراحت کردن از بار با حقد و اعتماد نمودن

بر متلقی این **باب نهم** در فضیلت عفو و طرد را بهترین صفتی است **باب دهم** در بیان

جزای اعمال بطریق مکافات **باب یازدهم** در حضرت افزون طلبیدن و از کار خود باز

ماندن **باب دوازدهم** در فضیلت علم و وقار و کون و نشأت خصوصاً با پادشاه **باب**

سیزدهم در اجتناب فریب دادن ملوک از قول اهل عذر و خیانت **باب چهاردهم** در عدم

الستغاثت یا نقلت زمان و بنای کار بر قضا و قدر نهادن بعد از قدرت ابواب در حکایتی

مشنا و سخنان همان خواهد بود و شروع میرود و التوفیق من الله احد **باب اول**

جویر بیان کسبه بازار معانی و صرافان دارالعیار سخندان و چهره کشان غرایب حکایات

و صورت آریان مجید و آیات عنون جزای اخبار را بر اینگونه از پیش داده اند و در

صحیح اسرار ابدین منظر توشیح و تزیین نمودند در قدیم الایام باقیص حال چنین باد

بود صیت دولت و کامگاری و در اطراف و جوانب عالم سیر و ذکر عظمت و شهبازی او

چون نیز اعظم در نصف النهار ظاهر سلاطین نامدار حلقه اطاعت او در گوش جان شنیدند

پادشاهان رفیع مقدر اعاشیه امثال او بر دوش دل گرفته **ابیات** فریدون همی جنبید

جایی سکندر شسته دار اسبابی ز عدلش چون رخ خوبان مهرش نیکی می گشته است

تیر از پشت تیر انداز روی باوج سپهر نهاد و شادین نوا ساز بر زمزم جنگ خونین ز کشته زین
از پای مرغانش و **ابیات** برون بستند باز آن بسجینه چون صید کرده چنگل تیر و در آمد
جعلت شادین به تاراج نه طوطی ماند بر بالانه در آج مگین گشت دن یوزان زهر سوسو فرود بسته
ره جستن بر آموزد سیر تا زبان تیر آهنگ فضای دست بر نخیر شد تک و جهنم از
زین طغشکار بر خست و صحرای جزیره و هوا از پرند خالی سخت لشکر بان اجازت نصر
یافتند شاه و وزیر متوجه دار السلطنه شدند اما در آن محل از تا بقی خفتن فرود آمد
موم نرم گشت و از گرمی برستوان که باشد از شرف برابری زوی مرید یافت بر
جای خنک **ابیات** از شوره گفت کوه کمان هم تفسیده زمین و آسمان هم مرغان
چمن خزیده در شاخ در رفته چند کمان سوراخ همایون فال خسته رای را گفت که درین
سویای گرم حرکت کردن از حکمت نیست و نیز سایه خرمگاه پناه برون واقع حرکتی از
شد اما نه خارج چون کوره هنگام تافت و مرنز زمین چون محیطه منیر معدن آتش
شده چه نوع تدبیر سازی که زمانی در سایه بر آسایم و چون عشقای جو رشید میل شبانه
منور نماید ماینه مستقر غایت تزل نامیم خسته رای زبان ثنا بر کشد و گفت **بیت**
کای افتاب شوره وای سایه خدا میمون ترست هست تو از سایه هان بند کاز از نطل کوی
همایون سلطان انجا دارند از شعله مشعل جهان سوز افتاب کی نیست **افرد** از تاب

retiring
activity
+ Gush a coat of mail
at a distance with
and a hammer

resembling
in the Sublime

Strophian
stamping

beaver
colour

Spring for refuge



order
a scribble
of notes
Pentagon
Flourish

Written
in letter

تبریز و شکرشکسته چه کار ملک را نظرم دادی به یک ملک تو بقلی کشیدی چه همه از
 رای خسته و کاران و ولایت بروفق تمام و شکر او و خسته زانی خواندندی و همایون خان
 هیچ مهبی بی خسته زانی خوف نمودی و بی تبریز و هند بر او در جزوی و کلی امور و روح
 نمودی و بی خسته او در میان زرم طریح است بی بت و زنی است او در مجلس
 بر سندان عشق می نشست و همیشه با دشمنان نامدار و سر فرزندان کامکار را باید
 بکلمه و شاه و هم فی الامیر سید محمودت بزرگان خورد و آن در مصالح ملک مدخل نمایند و تمام
 نظام احوال و اعمال و احکام خود بر تبریز و وزیران کامل و مشیران عاقل باز بندند مانند
 قوم الایدیم اندر کشد امور هم هر چه از این نصاد و شود بصلاح مقرون باشد و
 امنیت نظام مال عالم و محبت حال سنی اوم را مقصود است در همه کار مشورت باید کار
 بی مشورت ننمایند اتفاقاً روزی همایون خان عزیمت شکار فرمود خسته رای چون دوست
 علاقم رکاب همایون بود فضای صحرائی شکارگاه از قدم مبارک باویش غیرت
 سپهر برین شد و ز غایب بر ما میداند غلظت همین بادش کرد و متوجه کرد زمین
 گشت جانوران شکاری بندگسسته و از قید حبس تیره بخت و جوی صید و حرکت اندر یوز
 پلنگینه پویش از برای شکار به جمال آسمان سیاه چشم هم تن دیده گشته بود و سگ اسیر حلال
 از آرزوی وصال خرگوش هزار گونه زوباه بازی موهنه باز بلند پرواز چون بر آب



canopy
sh. a. d. l.
+ cushion
counts
minds

افتاب جواد چرخم خوریم چون سایبان لطف تو باشد مناره ما ^{و لیکن دست عالیه است}
 ظل الهدی را در خلقی در سایه دست او آسوده اندازد هر از هوا که انواع رنج و صلاح بر آن
 مترتبت است ^{فیرم} هر از فرمودن عین صواب است ^{صحیح} سلامتی همه افاق در سلامت است
 و من درین نزدیکی کوی می بینم چون هست جوان مردان عالی و چون پایه رشت ^{میرت} حواله
 بلند باندک فرضی پیش ازین اینجا رسیدم از سرتابای علم سبزه پوشیده بود ^{as drop of the} بر از چشمه
 نوسن زلال صافی او خوش زده و ریاحین و از بارش چون انجم فلک تابان و جلال چشمه
 سارش چون جویباری رود در رضوان در حسن صلاح دست و دست در عیان ^{Complacencies} عزت بدن
 طرف منعطف تا ساحتی چون لب بید خوش بر آیم چون یکس بر لب آب کن ^{as drop of the} زمین تازد
 حرم تویم ^و بر لب جوی نشین و نذر عمر به بین ^{as drop of the} لیکن اشک ز نهان کوزان مار ایشان
 همایون فال تو را بسته رای بُد انضوب نهاد ^{as drop of the} نذر مانی قطع مسافت کرده بغبار سم
 سمند خورش شکوه دامن کوه را چون آستین اهل اقبال بپوشد ^{as drop of the} برآمدن خشت کوی
 فرق هست از اوج سپهر گذرانیده و سرتیج سبزه نام بر سر زنگار افتاب رسانیده ^{as drop of the} چون
 شخصی با بصفت و جمال افتاد ابا ای ثبات در دامن تکلیف کشیده باشد ^{as drop of the} و از چشمه
 کریان کسل سرتنگ روان بد ما نش رسیده شاه بیابالی کوه بر آمد و چون ابرو دامن بر
 طرز و بهر جانب طوفانی می نمود ناگاه فضای پدید آمد چون میدان امل در غایت وسعت و



مجلسین سخن تمام شد و همایون خاں نیز بدستور و ابشیدیم لطایف انجلیات بر اوراق
اعمال خود ثابت نموده در تشید مبانی نیکوکاری داد و رعیت بداد بر صحت روزگار نام
نیک و ذکاوت حاصل یا و کار گذاشت **قطعه** دو چیز حاصل عمر است خیر نام نیکو، چو زین دو و دو کوزه
کل من علیها فان، **مباش** و روی آزاد کام خلق بر آرزو زین دو کار بیانی سعادت و **و جیب**
این بود که چند که بمقتضای زمان زبان قلم را بانث، آن مسحت نموده بر وجهی
درست که توبه خامه اقتضا کردی رقم زوه کلک بیان شد امیدواری به جارم اوصاف
افاضل انام و محاسن اطوار امر عالی مقام چنانست که ذیل اغاض بر کلمات نامخبره
و عبارات ناپسندیده این کینه پوشیده و از روی دزه پروری و تقیر نوازی **ابیت**
با آنکه سر عریقاده است، **بعین** رضا مینویسند زنده، **دور** که درین سینه نهان داشته ام،
یک بیک از دل بزبان داشته ام، **کر** بد و نیک فکندم بر پیش، **پوشش** بد من، **نیکو**ی خویش،
چونکه بدان پایه رساندم کلام، **به** که کلمه ختم سخن و السلام، **تمت** تمام شد کار نظام شد
نیز قاریا بر من مکن هرگز عقاب، **که** خطای رفته باشد در کتاب،
نه، **خطای** رفته را تصحیح کن، **وز** کرم و الله اعلم بالصواب،
من خط محمد اسد الله تبارخ **نسبت** و دویم ماه **بج**
بروز یکشنبه **۱۲۱۹** هجری در مقام رای کتبه تحریر یافت

و بعد ایوم دستور حکم رانی جز برین نصیحتی کافی نخواهد بود و قانون کارخانه عمل
غیر ازین موعظهای شایسته نخواهم شناخت و این سخن در دل من عجب تاثیر کرده و
ان خیریت و فورا خلاص و راستی نیست تو نیست چه سخن هر چند فی نفس الامر نیکو باشد
بواسطه آلودگی قابل توجه صفای به بخشند و موعظ با آنکه از محض حکمت زاید سبب تیره دلی
کویند هیچ تاثیر نمیکنند **قطعه** و امن آوده اگر خود همه حکمت کوید بسنی گفتن
زیباش بدان خوش نشوند و آنکه پاکیزه دولت از بشنید خاموشی هم از سبب
صافیش نصیحت نشوند و زبیر شاه را دعا کرد و گفت آنچه بزبان حکمت نشنید
میکنند عین صدق و محض ثواب است چه سخن ارباب تزویر دریا فروغی و روح دارد
بانکه زمانی چون آتش در پند فرو میرود و کلام اصحاب صدق و صفا مانند تابان صحیح
مردم در روشنایی میفرایند و چون شعله خورشید سعت تابعت نورانی گردد **بیت**
سخنی که نفس زاید بر ندارد و روح ان نشن اگر از دل برون آید ز جان رسد زنده تا دشت
بار و دیگر همایون فال وزیر را بنواخت و رایت دوشش بدزوه حج رفیع برافراخت
وزیر آثار صفات پسندیده شاهی و انوار اخلاق ستوده شهنشاهی است هر نمود
بنای شاه و عا در ابد مینوع تمهید و اد **ابیات** تو ای شهنشاهی و اخلاق خویش بسنی بر کس
از بادشاهن پیش زهی دین و دانش زهی عدل و داد زهی ملک دولت که پاینده تو